

مشکلات مترجم ادبی

زهره اسماعیلی

برای آن که با مشکلات مترجمان ادبی در ایران آشنا بشویم، پای درد دل تنی چند از مترجمان ادبی برجسته کشورمان نشستیم تا به یک سوال ما پاسخ دهند: بزرگترین مشکلی که با آن روبرو هستید کدام است؟ امیدواریم در شماره‌های بعد این گفتگو با مترجمانی دیگر ادامه یابد تا به فهرستی از مشکلات موجود دست یابیم. مترجمان عزیزی که در این شماره با ما همکاری کردند به ترتیب حروف الفبا عبارتند از: محمود حدادی، پیمان خاکسار، مژده دقیقی، رضا رضایی، علی عبداللهی، مهدی غبرایی و رضی هیرمندی.

محمود حدادی

مشکل‌های کار ترجمه در ایران آنقدر زیاد و آنقدر گوناگون است که برشماری همه آن‌ها خود به حضور ذهن متمرکز بیش از یک نفر نیاز دارد. بخشی از این مشکل‌ها ریشه سیاسی دارند (از آن جمله است شیوه نظارت دستگاه دولتی بر کتاب و پیامدهای فرهنگی و اقتصادی آن). بخشی از این مشکل‌ها به غلبه پیوسته فزونی‌گیر رسانه‌های صوتی و تصویری بر کتاب و جایگاه آن در بازار فرهنگی برمی‌گردد. بخشی از مشکل‌های کار ترجمه به منش و روش ناشران برمی‌گردد که بار مالی ناشی از رکود بازار کتاب را تا جای ممکن به دوش مترجم و مؤلف می‌نشانند، ناشرانی که بسیاری‌شان نوپا هستند و در حیطه شغل خود بی‌بهره از دانش لازم. بخشی از مشکل‌های ترجمه، ناشی از عضویت نداشتن ایران در قانون جهانی حقوق مؤلفین است، امری که باعث می‌شود مترجم نه تنها بیرون از کشور هیچ به رسمیت شناخته نشود، بلکه کار فرهنگی‌اش هم نوعی "کار سیاه" یا "قاچاق" به شمار بیاید و....

همه این مشکل‌ها، چه شرایط شغلی، مالی و روحی برای مترجم فراهم می‌آورد؟

کار ترجمه یک کار سنگین فکری است، کاری دیرحاصل که در آن، رسیدن به کیفیتی مطلوب تنها با سال‌ها تجربه‌اندوزی ممکن می‌شود. و اما مترجم معمولاً تا کتابی را تمام و کمال ترجمه نکرده است، تا این کتاب مراحل معمولاً غیر شفاف آماده‌سازی را در نزد ناشر نگذرانده است، تا از چرخه معمولاً وقت‌گیر نظارت دولتی بیرون نیامده است، تا در صدی از آن در بازار به فروش نرفته است، تا بدحسابی‌های احتمالی ناشر را هم برنتافته است، به مزد خود نمی‌رسد، مزدی در تمام طول سال شاید کمتر از عیدی یک کارمند پایین‌پایه. وانگهی همین مزد هم، در این اقتصاد مبتلا به تورم، کاملاً در مسیر معکوس حرکت می‌کند؛ یعنی به جای آن‌که کم یا بیش همپای تورم بالاتر برود، به دو علت پیوسته پایین‌تر می‌آید. یک آن‌که به بهانه رکود کتاب، ناشر نرخ حق ترجمه را پایین می‌آورد، دیگر آن‌که تیراژ کتاب پیوسته نازل‌تر می‌شود.

شما پیدا کنید مترجمی را که بتواند در چنین شرایطی به واسطه این شغل، به کف دستی نان، یا حتی به حداقلی از خشنودی معنوی برسد.

پیمان خاکسار

در ایران به خاطر سازوکار خاص ترجمه که نسبت به بقیه کشورهای جهان متفاوت است مشکلات زیادی پیش روی مترجمان قرار دارد. مثلاً مترجم کتابی را می‌خواند و برای ترجمه انتخاب می‌کند. هنگام خواندن، آن را با کتاب‌هایی که خود قبلاً ترجمه کرده و همین‌طور کتاب‌های موجود در بازار مقایسه می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که کتاب مجوز می‌گیرد. ترجمه کتاب بعد از ماه‌ها به اتمام می‌رسد و برای اخذ مجوز ارائه می‌شود ولی نمی‌تواند مجوز لازم را اخذ کند. این اتفاق بسیار بسیار ناگواری است که ممکن است گریبان هر مترجمی را بگیرد. مسأله این است که اگر همین کتاب را بررسی دیگری می‌خواند قطعاً مجوز می‌گرفت. ممیزی سلیقه‌ای، آسیب زیادی به مترجم و همین‌طور نویسنده می‌زند. هیچ مترجمی کتابی را بر نمی‌دارد که اطمینان دارد مجوز نمی‌گیرد. یکی دیگر از معضلات، ترجمه مجدد است که در بعضی موارد به راحتی می‌توان رد ترجمه دزدی را در آن دید. اخیراً با به ظاهر مترجمی مواجه شدم که چندین عنوان کتاب منتشر کرده که تمام‌شان کتاب‌هایی هستند که پیشتر به قلم مترجمان دیگر منتشر شده‌اند. حتی یک عنوان کتاب جدید ندارد. کتاب‌ها را با تغییراتی اندک به نام خود چاپ کرده، نهادی هم متأسفانه برای پیگیری این جور مسائل وجود ندارد.

مژده دقیقی

مترجمان ایرانی مشکل کم ندارند. از سانسور دولتی گرفته تا عدم رعایت حق مؤلف و ترجمه‌های تکراری و نداشتن ارتباط حرفه‌ای با ناشران، همه و همه، موانعی در کار مترجم محسوب می‌شوند. موانعی که هر کدام به نوبه خود بر کار او تأثیر منفی می‌گذارند، انگیزه‌اش را کم می‌کنند، و کیفیت کارش را پایین می‌آورند. اصولاً وقتی قوانین و ضوابط مدونی بر بازار نشر حاکم نباشد، مترجم نیز مانند سایر پدیدآورندگان عرصه فرهنگ آسیب می‌بیند. دغدغه‌های مترجم ما آن قدر زیاد است که گاه اصل کار او در حاشیه قرار می‌گیرد. فی‌المثل مترجمی که چندین ماه برای ترجمه اثری زحمت کشیده و بعد این اثر، در مرحله صدور مجوز انتشار، معطل و بلا تکلیف می‌ماند یا به کل غیرقابل چاپ اعلام می‌شود، چه قدر وقت و انرژی‌اش را هدر رفته می‌بیند و انگیزه ادامه کار برایش باقی می‌ماند؟ یا مترجمی که متوجه می‌شود ترجمه یا ترجمه‌های دیگری از اثری که او ترجمه کرده، به بازار نشر عرضه شده است؟ یا مترجمی که می‌بیند ترجمه‌اش به صورت غیرقانونی در فضای مجازی در دسترس همگان است یا نسخه‌های آن با ریسوگراف یا دستگاه زیراکس تکثیر شده و در بساط کتاب‌فروش‌های کنار خیابان پیدا می‌شود؟

به گمان من، ریشه همه مشکلات مترجمان را باید در سازوکار غیرحرفه‌ای نشر در این دیار جستجو کنیم. تا زمانی که مناسبات حرفه‌ای بر روابط ناشر و مترجم و بر فضای فرهنگی حاکم نباشد و قانونی روشن و صریح در این روابط حرف اول را نزند، مترجم همچنان با این مشکلات عدیده دست‌وپنجه نرم خواهد کرد. ضوابط قانونی و دستگاه‌های نظارتی باید متناسب با نیازهای امروز نشر ایران روزآمد شوند و پاسخگوی شرایط موجود باشند. قراردادهای ترجمه نیاز به بازبینی و ضمانت اجرایی دارند. مترجمان باید از حقوق خود آگاه شوند و اتحادیه و صنفی برای خود داشته باشند تا از حقوقشان دفاع کند. در شرایط امروز، امکان پرورش مترجم حرفه‌ای — به معنی کسی که حرفه‌اش ترجمه است، زندگی‌اش از این راه می‌گذرد، و نسبت به اثری که ترجمه می‌کند متعهد و مسئول است — ناچیز است. اگر هم مترجمان انگشت‌شماری با این ویژگی‌ها وجود داشته باشند، دلیلش خصلت‌های فردی و دانش و مسئولیت‌پذیری خود آن‌هاست.

فکر می‌کنم مهم‌ترین آسیبی که این نابسامانی فرهنگی به کار مترجم می‌زند این است که امکان برنامه‌ریزی را از او می‌گیرد. مترجمی که نتواند تمام وقت خود را به ترجمه اختصاص بدهد و روی این کار به عنوان حرفه خود حساب کند، ناگزیر است برای گذران زندگی به کارهای دیگر نیز بپردازد. چنین مترجمی امکان برنامه‌ریزی یا تحقق بخشیدن به برنامه‌هایش را نخواهد داشت. معنی دیگر این حرف این است که ترجمه‌های او روال حساب‌شده‌ای را دنبال نمی‌کند؛ ناگزیر است به «هر چه پیش آید خوش آید» تن بدهد و نگاهی تفننی و باری به هر جهت به کار ترجمه‌اش داشته باشد. ترجمه، اگر بخواهیم آن را خوب و درست انجام بدهیم، کار آسانی نیست. کاری نیست که بتوان در حاشیه کارهای دیگر به صورت تفنن انجام داد. نیاز به صرف وقت و تمرکز و تعمق دارد. نیاز به آسایش فکر و امکانات مادی و معنوی دارد. و مترجم ما از همه نظر با کمبود امکانات مواجه است. کار او، از انتخاب و تهیه کتاب گرفته تا خود عمل ترجمه اثر و پروسه انتشار آن، با موانع بسیار روبه‌روست. بسیاری از کارهایی را که در یک بازار نشر به سامان، نیروهای متخصص به عهده دارند، خود باید انجام بدهد چون نشر ما نحیف‌تر از آن است که امکانات چندانی برای پرورش و ماندگاری نیروهای متخصص داشته باشد. و این‌ها همه مترجم را خیلی زود مستهلک می‌کند و امکان برنامه‌ریزی و نگاه بلندمدت را از او می‌گیرد.

مشکلات، ریشه‌ای‌تر و ساختاری‌تر از آن هستند که بتوان راه‌حل واحدی برای آن‌ها ارائه کرد. یک‌شبه و با یک دستورالعمل یا قانون هم چیزی تغییر نخواهد کرد. تنها راهی که به نظر می‌رسد این است که اگر هر چه بیشتر به طرف قانونمند شدن چرخه ترجمه و انتشار پیش برویم و افق روشن‌تری پیش روی مترجم بگذاریم، شاید مجال تنفس او در فضای واقعی کارش بیشتر شود و دغدغه‌هایش کمتر. متولیان فرهنگی اگر به جای مانع‌تراشی، در جهت قانونمند کردن جریان نشر قدم بردارند، بسیاری از کارها به تدریج نظم و سیاقی پیدا می‌کنند و در روالی منطقی می‌افتند. در شرایط مطلوب و عاری از تبعیض است که کیفیت کار و سلامت روابط حرفه‌ای می‌تواند در بازار نشر تعیین‌کننده باشد.

رضا رضایی

یکی از مسائلی که با آن مواجه هستیم، نبود یا کمبود نقد ترجمه است. تریبون‌ها یا نهادهایی نداریم که کارشان نقد و بررسی آثار ترجمه‌شده باشد، به‌خصوص در حوزه ادبیات. در حال حاضر، با سیلی از ترجمه‌های معیوب و حتی مهمل از آثار مهم ادبی روبرویم که ظاهراً فروش هم دارند (وگرنه «تولید» نمی‌شدند)، و ناشران و مترجمان این آثار به هیچ‌کس هم پاسخگو نیستند. انتشار این نوع ترجمه‌ها به بازار کتاب لطمه می‌زند و خواننده بالقوه را گریزان می‌کند و در نهایت، از فروش ترجمه‌های خوب هم کم می‌کند.

اگر اجمالاً ناشران و مترجم و خواننده را سه ضلع مثلث نشر در نظر بگیریم، نقد و نقادی کتاب به منزله دوربین یا نورافکنی است که کار ناشر و مترجم را به خواننده می‌نمایاند و البته به ناشر و مترجم نیز کمک می‌کند تا آثار بهتری به دست خواننده برسانند. وجود این دوربین یا نورافکن خودبه‌خود این احساس را در ناشر یا مترجم پدید می‌آورد که چشم بینایی دارد به کار او نگاه می‌کند.

نقد ترجمه دو شکل دارد:

۱. مقابله متن ترجمه با متن اصلی. در این حالت، معلوم می‌شود که مترجم چقدر متن اصلی را دریافته یا چقدر این دریافت را به فارسی انتقال داده است. این نوع نقد در حال حاضر، رایج‌ترین نوع نقد است.

۲. ارزیابی متن ترجمه از لحاظ ادبی. در این حالت، معلوم می‌شود که مترجم آیا متنی ادبی به زبان فارسی پدید آورده است یا نه، و اگر پدید آورده است به چه میزان توفیق یافته است. در این نوع نقد، البته نقد ادبی صورت می‌گیرد. اگر در این نوع نقد، اثر ترجمه‌شده نمره قبولی گرفت، تازه می‌شود وارد نقد نوع اول شد. متأسفانه در اکثر موارد صرفاً نقد نوع اول انجام می‌شود که البته لازم است اما کافی نیست.

این نکته را هم اضافه می‌کنم که عرایض من به هیچ وجه، مغایرتی ندارد با انواع بحث‌ها و نظریه‌پردازی‌هایی که درباره ترجمه و انواع آن رواج دارد و بسیار هم راهگشاست. منظورم صرفاً بیان کردن نیازی بود که اگر به آن پاسخ داده شود تا حدود زیادی بر بازار نشر ما تأثیر خواهد گذاشت و مسئولیت ناشر و مترجم را سنگین‌تر خواهد کرد. در یک کلام، شاید کیفیت ترجمه ارتقا پیدا کند.

علی عبداللهی

ترجمه ادبی به خودی خود و بنا بر ماهیت آن، همواره کاری خطیر و دشوار بوده و هست، چه در این جا چه در جاهای دیگر. انتقال درست و درمان سبک و لحن و خصلت‌های زبانی متن اصلی از سوی مترجم و در پیش گرفتن استراتژی‌های درست برای انتقال متن، یکی از وظایف و مشکلات مترجم است که بیشتر از آن‌که به عاملی بیرونی مربوط باشد، به توانایی و ورزیدگی خود وی بستگی تام دارد، و البته بعدها، نتیجه کار به هر صورتی که ارائه شود، باز هم بحث‌های دراز دامنه‌ای را از سوی منتقدان و خوانندگان برمی‌انگیزد؛ همه این‌ها از ملزومات و دشواری‌های ذاتی امر ترجمه ادبی در هر جایی است و کسی جز مترجم نمی‌تواند از پیش رو برداردش.

از این‌ها که بگذریم در ایران، مشکلات فرهنگی، در هر زمینه آن، چند برابر جاهای دیگر است و همین‌ها شرایط ما را اندکی با جاهای دیگر دنیا متفاوت می‌کند. نخستین مشکل ما، کتاب‌نخوانی مردم است و کم بودن شمارگان کتاب‌ها. همین باعث شده که ترجمه ادبی به رغم دشواری ذاتی‌اش، از نظر اقتصادی هم عملاً کاری کم‌مزد و بی‌صرفه تلقی شود. در این زمینه، اوضاع به گونه‌ای است که اگر به فرض، مترجمی شش ماه برای ترجمه کتابی ادبی وقت بگذارد، مزدی که بابت آن می‌گیرد، بسیار ناچیزتر از مزدی است که از هر کار دیگری عاید کس دیگری در شرایط یکسان می‌شود. در این صورت، برخی ناگزیر می‌شوند ترجمه ادبی را در حکم کاری فرعی تلقی کنند، در حکم کار دومی تفنی-ذوقی که مبادرت‌کننده به آن، چشمداشت پاداشی در خور از آن ندارد و در نتیجه، چنین کسی که ترجمه، حرفه دوم یا چندم اوست، هیچ‌گاه مترجم حرفه‌ای نخواهد شد و نخواهد توانست تأثیر چندانی از خود برجا بگذارد. ولی هستند کسانی که به رغم موانع عدیده، با فداکاری و پرکاری و پافشاری و سخت‌کوشی، همچنان ترجمه ادبی را حرفه نخست خود قرار داده‌اند، اینان هم از یک سو در شرایط اقتصادی و معیشتی دشوار و رقت‌انگیز و خردکننده‌ای به سر می‌برند و از سوی دیگر، همین شرایط چه بسا به تدریج بر کیفیت کارشان نیز تأثیر بگذارد. این است که گاهی ممکن است در چنین شرایطی، حتی مترجمی با سابقه نتواند آن‌گونه که باید و شاید، بر کتابی که ارائه می‌دهد به اندازه کافی متمرکز شود و بی‌شتاب ناگزیر، حاصل کار را با کیفیت بهتر در اختیار خواننده بگذارد. سوای کم‌دانشی مترجمان، بخشی از پایین آمدن کیفی سطح ترجمه آثار ادبی، از همین جا ناشی می‌شود. بدیهی

است که کم بودن شمارگان کتاب نیز، دلایل عدیده‌ای دارد و همه چیز زنجیره‌وار به هم وصل است. از وضعیت مالی بد مردم گرفته، تا جای خالی تبلیغات و معرفی به‌جا و سنجیده کتاب‌ها، و همین‌طور معیوب و قدیمی بودن سازوکار پخش فرآورده‌های ادبی و....

از سوی دیگر، روند فاجعه‌آمیز دیگری هم سی و اندی سال می‌شود در حال شکل‌گیری است و آن خدشه‌دار شدن خرده‌اعتمادی است که طیف کتاب‌خوانان جامعه از پیش به کتاب‌های ادبی داشتند و هنوز هم کم و بیش دارند. یکی از تبعات خدشه‌دار شدن اعتماد خواننده، پخش رو به فزونی فایل قاچاقی کتاب‌ها در اینترنت و ایجاد بازار سیاه آثار کم‌کیفیت است. چه چیزی باعث این سلب اعتماد می‌شود؟ سانسور و ممیزی! با تداوم این پدیده شوم، رفته رفته بخش قابل توجهی از خوانندگان جدی آثار غیررسمی شکل گرفته‌اند که در نوع خود پدیده منحصربه‌فرد و مختص ایران و یکی دو کشور کوچک دیگر است، ولی هیچ‌جا به این گستردگی نیست. نتیجه‌اش: دزدگی و کم شدن اقبال خواننده به آثار رسمی و باکیفیت و گرایش به بازار سیاهی است که هیچ کنترلی روی آن نیست. وقتی بازار پررونق کتاب‌های دست دوم را می‌بینیم و متوجه می‌شویم علاقه‌مندان آثار ادبی ترجمه و تألیف، گاه حاضرند با قیمتی چند برابر کتاب‌های نو، آثار و رمان‌های چاپ زمان گذشته و حتی اوایل انقلاب را با طیب خاطر بخرند، و از آن سو وقتی همین گرایش را با استقبال سرد مخاطبان از نسخه جدید همان اثر مقایسه می‌کنیم که صد البته با کیفیتی بهتر درآمده‌اند، آن وقت نشانه‌های بروز واگیری این بی‌اعتمادی روزافزون به کتاب‌های تازه را می‌بینیم. ممکن است خیلی از کتاب‌های جدید حتی یک کلمه هم سانسور نشده باشند. به عنوان نمونه، کارهای خودم هیچ‌کدام با حذف عمده رو به رو نبوده‌اند، چون کاری که مستلزم حذف عمده باشد را یا برای ترجمه انتخاب نمی‌کنم یا در صورتی که مشمول حذف عمده شوند، منتشرشان نمی‌کنم، ولی خواننده این‌ها را در نظر نمی‌گیرد و آوازه بد ممیزی و بحث‌های متعددی که پیرامون آن می‌شود، تأثیر روانی مخربی بر اعتماد وی به متن چاپ شده رسمی دارد. و سلب اعتماد خواننده نیز بی‌شک، ضربه جبران‌ناپذیری است که مدام بر تلاش‌های پدیدآوران فرهنگی از هر صنف و رده‌اش وارد می‌شود.

نکته دیگر، نبود حق کپی رایت در کشور ماست. مترجمی در چنین شرایط دشواری، دست روی کتابی می‌گذارد و ترجمه‌اش می‌کند، ناگهان -به‌خصوص اگر

اندکی از کتاب استقبال شود- سیل ترجمه‌های تکراری آن از راه می‌رسند و زحمات مترجم و ناشر اولی را از بین می‌برند. توجه کنید که خیلی از بازترجمه‌های آثار ادبی معاصر، لزوماً کیفیت بهتری ندارند و حتی از زبان‌هایی غیر زبان اصلی هم ترجمه می‌شوند. در صورتی که مترجمی بداند آثار فلان نویسنده را با اطلاع نویسنده و ناشر آن، به صورت قانونی چاپ می‌کند و کس دیگری ناگهان از گرد راه نمی‌رسد و همان کتاب را بازترجمه نمی‌کند، هم برای ترجمه وقت بیشتری می‌گذارد و هم احساس مسئولیت بیشتری در قابل کارش می‌کند. ناشر هم وقتی بداند خودش تنها ناشر اثر است، امیدوارتر می‌شود و با خیال راحت روی اثر سرمایه‌گذاری می‌کند. این مسأله به نفع همه است، هم خواننده، هم مترجم و هم ناشر، چون باید توجه داشته باشیم که مترجمان کتاب‌های چاپ‌شده با رعایت قانون کپی رایت، اکثراً باید برای برعهده گرفتن چنین وظیفه‌ای، از یک سو سابقه کاری درخوری داشته باشند و از سوی دیگر ناگزیرند به الزامات کار حرفه‌ای گردن بکنند و چند صفحه‌ای از متن را ترجمه کنند و برای ناشر متن اصلی بفرستند تا او نمونه کار را ببیند و بررسی کند. با این کار، مترجم خود به خود از صافی ناشر اصلی رد می‌شود و حداقل شرایط ارائه یک ترجمه خوب را دارد. می‌بینید که مشکلات مترجم ادبی یکی دو تا نیست و رفع آن‌ها، مستلزم همکاری همه‌جانبه دولت، مسئولان امور و مترجمان و ناشران است. فقط برج‌سازی، تخریب جنگل‌ها، دمیدن در بوق ولع مصرف و ساختن هایپرمارکت‌های باعظمت و نصب دوربین‌های مداربسته در معابر، از وظایف دولت برای ایجاد جامعه مدرن نیست، بلکه وضع قوانین تازه و تأکید بر حقوق معنوی و مادی پدیدآورندگان و وضع ساز و کارهای دموکراتیک روزآمد در کار نشر و پخش کتاب و احترام به تلاش‌ها و اعتماد به پدیدآورندگان فرهنگ هم از نان شب واجب‌تر است و گرنه عقب‌ماندگی ما از روند جهانی فرهنگ‌سازی، روز به روز بیشتر خواهد شد.

مهدی غبرایی

بی‌هیچ شک و شبهه، بزرگ‌ترین مشکل ما، ظرف سی و اندی سال کار، سانسور یا ممیزی است (هر نام دیگری که رویش بگذارند در ماهیت کار تغییری حاصل نمی‌شود). سانسور در وحله اول (پس از نویسنده - چون اثر او را مخدوش می‌کند) به مترجم لطمه می‌زند. زیرا او که عرق‌ریزان روح را پشت سر گذاشته و کاری به زعم خود شایسته را عرضه کرده - پس از مشکلات با آشفتنگی رسم‌الخط فارسی و سلیقه

ناشر- تازه گیر سانسور می‌افتد و باید مثل فرزند مجروحی آن را به دست خود جراحی کند و این در اغلب موارد کاریست آزاردهنده و فرساینده روح و روان. همین حالا دو رمانم که یکی اثر همینگوی است، بی‌جهت در چرخ‌دنده سانسور گیر کرده، حال آن‌که آثار دیگر همینگوی مجوز گرفته است.

دوم: خواننده چون از این سو و آن سو می‌شنود کتاب با حذف‌هایی روبرو شده، به مرور زمان از آن سلب اعتماد می‌کند و از خریدن یا خواندنش خودداری می‌ورزد و همین به پیکر ضعیف کتاب‌خوانی لطمات جدی وارد می‌آورد.

سوم: سازمان عریض و طویلی به وجود آمده که کارش ذره‌بین به دست گرفتن و اشکالیابی در ادب و هنر است. آیا بهتر نیست این بودجه و دقت و انرژی صرف کاری سازنده شود؟

رضی هیرمندی

شاید بهتر باشد از این‌جا آغاز کنیم که کدام بخش کار مترجم ادبی مشکل نیست یا دقیق‌تر بگوییم کم‌تر مشکل است. در جای مترجم ادبی که هم برای کودکان و نوجوانان و هم برای بزرگسالان ترجمه کرده‌ام می‌توانم بگویم که ترجمه برای من در سطح انتقال پیام، کار دشواری نیست زیرا عموماً متنی را انتخاب می‌کنم که بتوانم معنای واژگان و عبارات و اصطلاحات آن را دریابم و هم بتوانم ساختار دستوری‌اش را به گونه‌ای به زبان فارسی برگردانم که مفهوم ارتباطی تک‌تک جمله‌ها به خواننده منتقل شود. آن معدود واژه‌ها و اصطلاحات ناآشنایی را که برای هر مترجمی ممکن است پیش آید در فرهنگ‌های عمومی و تخصصی جست‌وجو و دریافت می‌کنم.

اما دشوارترین بخش کار به گمان من، تعیین استراتژی ترجمه متن در همان آغاز کار و پیاده کردن آن تا برگردان واپسین کلمات متن است. منظورم از استراتژی ترجمه قبل از هر چیز تعیین سبک و زبان هم‌سو و هم‌ارز با متن اصلی است. برای رسیدن به این مقصود باید به پرسش‌های گوناگونی پاسخ دهیم از جمله:

- متن مورد نظر در محدوده کدام گونه ادبی قرار دارد؟
- چه ویژگی‌های سبکی (سبک عمومی یا شخصی) متن را از متن‌های دیگر متمایز می‌کند؟

- نویسنده از چه زبانی استفاده کرده است؟ آرکائیک، کلاسیک، زبان معیار امروزی یا ...؟
- دیالوگ‌ها تا چه حد با واقعیت زمانی و مکانی خارج از داستان هم‌سوست؟
- میزان کاربرد اصطلاحات روزمره و عامیانه متن چقدر است؟
- در صورتی که نویسنده از زبان یا لحن طنزآمیز بهره گرفته آیا می‌توان به قصد تأثیرگذاری مطلوب اندکی به بار اصطلاحی ترجمه افزود؟
- برای واژه‌ها و اصطلاحات مقید به فرهنگ (culture-bound) چه چاره‌ای باید اندیشید؟
- مخاطبین احتمالی ترجمه چه گروه یا طیفی از خوانندگان هستند؟

پاسخ به همین پرسش‌ها و در واقع تفاوت در استراتژی ترجمه است که ترجمه‌های سه بزرگ‌مردی را که هر یک بر قله‌ای ایستاده‌اند (قله‌های ترجمه، شعر و زبان) از هم متمایز می‌کند. منظوم ترجمه قاضی، شاملو و نجفی از شازده کوچولوست. هیچ‌یک از این سه از نظر درک معنای متن یا به جهت بهره‌وری از گنجینه واژگان فارسی در تنگنا نبوده‌اند. پس شاید بتوان گفت مهم‌ترین علت تفاوت ترجمه‌های آنان نشأت گرفته از زاویه دید و طرز تلقی‌شان به متن بوده است و در کنار آن، ذوق و قریحه ادبی‌شان. بدین ترتیب، تعیین استراتژی ترجمه نخستین خوان بر سر راه هر مترجم ادبی است. اما خوان دوم یعنی مرحله اجرا و پیاده کردن این استراتژی در جزء جزء متن از خوان اول نیز دشوارتر و خطرناک‌تر است. در این مرحله است که مترجم باید چونان بندبازی کارکشته تمام وقت و هوشیاری و توش و توان خود را به کار گیرد تا به این سو یا آن سو در نیفتد و به سلامت و سرفرازی به پایان خط برسد. شگفت آن‌که در همین مسیر است که برگردان واژگان، ساخت‌های دستوری و معنا که در نگاه اول ساده می‌نمودند اکنون به کاری پیچیده بدل می‌شوند و حتی نام‌های دیگری از قبیل طرز بیان، بلاغت و غیره به خود می‌گیرند. همین ملاحظات منظوری-معنایی و نشانه‌شناختی است که باعث می‌شود زنده‌یاد قاضی چاپ ترجمه‌ای را در چاپخانه یک هفته معطل نگه دارد تا پس از تأمل بسیار تصمیم بگیرد که به جای corps فرانسه، جنازه بگذارد یا نعش یا جسد.
